

سال زیبا

بخش اول : بحث منطقه

خیزش تونس سرآغاز خیزش شگفت انگیز جهان عرب در منطقه "خاورمیانه بزرگ" از شمال آفریقا تا خلیج فارس بود . خیزشی که برق خیره کننده اش ، سال ۲۰۱۱ میلادی را سراسر نورافشان کرده و بسا بسا چشمهای ظاهر را خیره و چشمان بصیرت را نابینا کرده و خواهد کرد . در آنجایی که خیل روشنفکرانی چند ، هم عرض توده ها به تقدیس جنبشهای خودبخودی نشسته اند و نوید پیروزی انقلاب و بهروزی خلق را می دهند ، می خواهیم که لختی بیاسایم و گامی به پس بگذارم و آنگاه در خارج از حیطه نور کورکننده به تماشای صحنه بنشینم . نه صرفا بخاطر تحلیل صرف آنچه که می گذرد که بیشتر برای درس گیری از روند تغییرات در بیرون از ایران در راستای انقلاب در درون ایران . چرا که روند کنونی تغییرات در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا تا آنجایی که به طرح استراتژیک "خاورمیانه بزرگ" و بازی قدرت در بالا برمی گردد ، نه تنها جدای از پروسه تغییر در ایران نبوده و نیست که اساسا در ارتباط ارگانیک با آن نیز می باشد .

ابتدا می خواهیم که دو حیطه را از یکدیگر جدا کنیم . چرا که بسیاری از کج فهمی ها و سوء تفاهات در دنیای ما حاصل در هم ریختگی مرزها و در هم آمیختگی حیطه هاست . برای فهم منظوم مثالی می زنم . فرض کنید که شما می خواهید مقوله ای بنام دین را تحلیل و تفسیر کنید . برای آنکه درک درستی از دین به مفهوم کلی آن بدست آورده شود ، باید ابتدا به ساکن حیطه آن مشخص گردیده و در همان کادر هم به تحلیل دین نشسته شود . حیطه دین ، حیطه ایست فلسفی که موضوع آن پاسخ به چرایی ها و باید و نبایدها و شاخص کردن خوب و بد هاست . هیچ ربطی به مقولات علمی ندارد . اگر این مشخص باشد دیگر کسی نه بدنبال رد دین با اتکاء به داده های علمی می رود و نه کسی زحمت اثبات دین از این طریق را به خود می دهد . چرا که موضوع علم پاسخ به چگونگی ها و متکی به تجربه است و تشریح و اتکای دین بر باوراست و تبیین که اینهم اساسا موضوع فلسفه هست . یعنی که دین در یک کلام اثبات کردنی نیست ، باورکردنی است . یعنی که اگر این دو حیطه از هم جدا گشته بودند دیگر نه آن پزشک پوزینیوست معروف در قرون گذشته بدنبال اثبات خدا در زیر چاقوی جراحیش سرگردان همی گشت و نه فلان پرفسور مصری عمرخود را در جهت اثبات دین مقدس از طریق کشف نظم معجزه آسای ریاضی ! میان آیات قرآنی به هدر می داد . درسیاست هم جز این نیست .

من خود در آغاز عروج فتنه سبز نیز به همین جداسازی حیطه ها با جدیت همت گماشتم . در آنجا نیز حیطه سیاست را از حیطه خیابان جدا کرده بودم . معتقد بودم که در عین حالی که در حیطه خیابان ، از هرگونه اختلاف با بدنه "جنبش سبز" ، باید اکیدا پرهیز گردد اما در حیطه سیاست ، پرچم "جنبش سرخ" را باید که به هر قیمت از آغشتگی به لجن اصلاح طلبی سبز بدور نگه داشت . چرا که در شرایطی که بدنه بالفعل "جنبش سبز" در خیابان ، نیروی بالقوه "جنبش سرخ" بود ، برعکس آن در صحنه سیاست ، هرگونه نزدیکی عناصر آلوده و فرصت طلب منتسب به "جنبش سبز" به کادرهای "جنبش سرخ" ، به مانند سمی مهلک در تار و پود بدنه آن رسوخ کرده و آنرا فلج می ساخت . آنجا در خیابان ، برجسته کردن اختلافات چپ روی بود و اشتباهی محض در حالیکه اینجا در سیاست ، پوشانیدن تمایزات و مشخص نبودن پرچم ، راست روی هست و دنباله روی . حیطه ها اگر در این فتنه جدا نمی گشتند آنگاه مرزها در هم آمیخته می شد و مبلغان ترسان مسالمت جوی ضد خشونت در درون اسب تروای اصلاح طلبی و ساخت و پاخت از بالا به جولان در جبهه مبارزه و انقلاب مشغول بودند .

در اینجا هم به جز این نیست . در این سال زیبا نیز ما با دو حیطه مجزا سر و کار داریم . دو حیطه ای که قانونمندیهای حاکم بر آنها نیز هیچ شباهتی به یکدیگر ندارند . حیطه بالا یعنی حیطه سیاست تجاوزکار ، توطئه گر ، جنایتکار ، طراح و دولت ساز ! یعنی همان سیاست بی پدر و مادری که شاخص راهنمایش "سود" است و فقط "سود" آنهم به هر قیمت . همان سیاست ضد اخلاق و ضد ارزش و در یک کلام سمبل دریافت کنندگی محض و ... حیطه پایین یعنی حیطه خیابان ، خیابان غرقه به خون ، یعنی حیطه خلقهای مشتاق تغییر ، حیطه اشکها و لبخندها و آمل و آرزوها . نماد پرداخت کننده گی در همیشه تاریخ با دشنه خیانتی در پشت . بدون رهبری ، دولت ستیز اما بی هیچ آلترناتیوی از خود و از میان خود !

جدا کردن حیطه ها و جدا دیدن تفاوتها کمک می کند که در عین تحسین و حمایت آنچه که در خیابان می گذرد ، با چشمانی باز از آنچه که در بالا و در مناسبات و محاسبات کانونهای قدرت جهانی نیز می گذرد غافل نماند .

طرح "خاورمیانه بزرگ"

هفت سال پیش در مطلب مفصلی بنام "چشم انداز" به بررسی اجمالی طرحی پرداخته بودم بنام "طرح خاورمیانه بزرگ" . این طرح استراتژیک که عناصرکلیدی آن در اواخر دهه هشتاد و اوایل دهه نود میلادی و در دوران فروپاشی اتحاد شوروی تئوریزه گشته و برای آن یک پرپود زمانی ۲۵ ساله هم در نظر گرفته شده بود ، عملا در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و با توطئه جنایتکارانه "جناح بازها" کلید خورده و به رهبری نئوکانها به مرحله اجرا درمی آید .

این طرح که در مرکز استراتژی کلان تری بنام استراتژی "جهان تک قطبی" قرار دارد ، تاکتیک محوری تحقق استراتژی مذکور بوده و به همین اعتبار نیز اهمیت استراتژیک دارد . یعنی شکست و پیروزی آن ارتباط ارگانیک با شکست و پیروزی خود کلان استراتژی "جهان تک قطبی" دارد .

هدف نهایی این کلان استراتژی ، شکست چین و کنترل قدرتهای جهانی نظیر فرانسه ، انگلستان ، روسیه ، آلمان ، ژاپن و قدرتهای منطقه ای مثل برزیل ، هند ، ترکیه و ایران است . انرژی ، ابزار این کنترل بوده و حاکمیت تنها ابرقدرت بر منابع انرژی ، از اهداف استراتژیک به شمار می آید . "طرح خاورمیانه بزرگ" راهکار "جناح بازها" در جهت تحقق اهداف فوق می باشد . شاخص پیروزی این طرح ، به قدرت رسیدن " لیبرال دمکراسی" در خاورمیانه بزرگ است . عناصر تشکیل دهنده این طرح ، بسیار پیچیده و ابزارهای مورد استفاده آن تماما مدرن ، انسانی و ترفیخواهانه ! می باشند . هدف اعلام شده آن نیز مبارزه با سیستمهای استبدادی و دیکتاتوری های غیرمنتخب و حمایت از دمکراسی هاست. آیا از این بهتر هم می شود ؟ !

می بایستی که از مبارزات مردم در "جوامع بسته" تحت حاکمیت مطلقه فقها و سلاطین و جمهوریهای سلطنتی ! حمایت سیاسی و نظامی شده و از طریق انقلابات ! مخملی ، راه برای حاکمیت استراتژیک " لیبرال دمکراسی" در خاورمیانه بزرگ آماده گردیده و در نهایت نیز همه جوامع بشری "باز" شده و در هایشان بروی حرکت آزادانه و بلا مانع سرمایه کلان گشوده شود .

با این تفصیل تلاش لازم برای شناخت این طرح و کشف شیوه های مناسب برخورد با آن برای نیروهای انقلاب دمکراتیک مردم ایران به باور من از یک نقش و اهمیت مبنایی برخوردار است . به غیر از این نیروهای فوق الذکر ، یا بی تعارف تبدیل به مهره های شطرنج بازی غولها می شوند و یا از صحنه مداخله در روند تحولات در راه ، عملا کنار گذاشته می شوند . راه سومی نیست . پیش از ورود به بحث اما ، اشاره ای کوتاه به بخشی از "چشم انداز" خالی از فایده نیست حداقل برای خودم ! که مجبور به تکرار آنچه که قبلا نوشته ام نباشم :

" ... بررسی این طرح پیچیده و شناخت اهداف استراتژیک آن ، جایگاه ویژه ای را در برخورد درست با "گلوبالیستها" و مقاومت استراتژیک در مقابل تجاوز آنان ، تشکیل داده و افقهای تازه ای را در مقابل نیروهای انقلابی منطقه می گشاید . پیچیدگی این طرح به حدی است که با کوچکترین اشتباهی از سوی نیروهای انقلاب ، هم زمینه خورده شدنشان بسیار آسانتر است و هم امکان بسیج نیروییشان بسیار سختتر ! شعارهای " گلوبالیستها" چنان انتخاب شده اند که در صورت پیچیده نشدن نیروهای انقلابی و ساده ماندنشان ، بسرعت خلع شعار شده و عنصر اجتماعی را در دامن رادیکالیسم بنیادگرا رها می سازند . کیست که اندکی با الفبای سیاست آشنایی داشته باشد و نداند که خلع شعار شدن بسا خطرناکتر و موثرتر از خلع سلاح شدن می باشد !

هم اکنون جامعه ما و نیروهای سیاسی آن، خواه ناخواه در معرض چنان گردبادی قرار دارند که می رود تا بسیاری از مناسبات طراز قدیم را در جهت منافع استراتژیک تنها ابرقدرت موجود و در راستای تثبیت "حکومت واحد جهانی" ، برهم زده و مفاهیم و نرمهای متعارف در سیاست بین الملل را از نو تعریف نماید .

این بار اما شرایط بسی پیچیده تر از دورانهای قبلی است . چرا که اینبار دزد با چراغ آمده است ! اینبار "امپریالیسم" قبلی و " گلوبالیسم " فعلی تنها با ناپالم و بمبهای اتمی بزرگ و کوچک و جنایت و کشتار و تجاوز به میدان نیامده است . از آنها مهمتر با کوله باری از امید و رویا به نجات خلقها آمده است ! آمده تا خلقهای تحت ستم را از زیر سم ستوران دیکتاتورها برهاند ! "دمکراسی" در خورجین دارد و "جامعه مدنی" در آستین ! آمده تا حقوق پامال شده بشرافغانی و عراقی و ایرانی را از غاصبان درحاکمیت اعاده کند !!

۱- دمکراسی

دمکراسی ، پر قدرت ترین ابزار استراتژیک " گلوبالیستها " در پروسه درازمدت " جنگ جهانی چهارم " و در میدان اصلی جریان یافتن آن یعنی " منطقه خاورمیانه بزرگ" می باشد ! در این رابطه به اعتقاد من آمریکاییها بسیار جدی هستند و اصلا شعار نمی دهند !

در اینجا بلافاصله این سوال مطرح می شود که چگونه چنین چیزی امکانپذیر است ؟ تبهکارانی که در طول عمر دو بیست سیصد ساله شان به اندازه یک تاریخ ، جنایت و وحشیگری را با خود حمل می کنند و یادآوری نامشان در خاطره بشر سرکوب شده و مورد تجاوز قرار گرفته آگاه ، تداعی ستم و تجاوز و جنگ و برده داری و نسل کشی بوده و سیاست غالبشان در دوران جنگ سرد ، اساسا حول حمایت از نظامهای دیکتاتوری می چرخیده است ، با کدامین نور که به قلبشان تابیده، کمر به نجات خلقهای تحت سلطه جهان ، از زیر سم ستوران دیکتاتورهای " غیر منتخب" ! بسته و لباس نجات دهنده برتن کرده اند ؟

واقعیت آنست که بدون شناخت درست ویژگی های " جنگ چهارم" و آماجهای مترتب بر آن ، فهم ابزارهای مورد استفاده در این نبرد پیچیده ، بسادگی میسر نیست ! عنصر غالب در این جنگ نه عنصر نظامی که عنصر فرهنگی است . بر همین اساس هم هست که تنوری "نبرد تمدنها" توسط ساموئل هانتینگتون نظریه پرداز "جناح بازها" ، سالها پیش از " یازده سپتامبر" طراحی و عرضه میگردد .

در این راستا ، تهاجمات نظامی تنها یک نقش حاشیه ای را ایفا می کنند و نه بیشتر ! هدف اشاعه و تثبیت "فرهنگ برتر" و جا انداختن سیستم ارزشی یکسان در میان مردم جهان به مثابه ستون اصلی و ضرورت بنیادین تشکیل "حکومت جهانی واحد" و آخرین پله نردبانی است که پله های پایینتر آن یعنی ایجاد پایتخت جهان در نیویورک ، پارلمان جهان تحت نام "سازمان ملل متحد" ، بدنبال " جنگ جهانی اول" ... و بنیانگذاری ارتش واحد جهانی تحت نام "ناتو" و سیستم بانکی واحدی بنام "بانک جهانی" و تمرکز سیاست واحد پولی دنیا در کادر "صندوق بین المللی پول" و خلاصه قوه قضاییه واحد جهانی تحت عنوان دادگاه بین المللی لاهه و "تربیونال" و پلیس بین المللی محصول و دستاورد دو جنگ جهانی دیگری باشند . به این می گویند : **نظم نوین جهانی**

نگاهی به پشت اسکناس یک دلاری آمریکایی ببینید! به زبان لاتین جمله **novus ordo seclorum** را می توان بوضوح بر روی آن تشخیص داد! به فارسی دری می شود "نظم نوین سکت برگزیده"! طرح ده سال و بیست سال اخیر نیست! در این رابطه در حوالی پایان جنگ اول خلیج فارس موسوم به جنگ کویت، یکی از روزنامه نگاران هوادار "جرج بوش پدر" از وی خواستار توضیح نظم نوین جهانی می شود. پاسخ او بدینگونه است:

it is quite simply, wath we say, goes !!

چیز ساده ای است! (یعنی) هر چه ما بگوییم، انجام شود!

برای اینکه خلقهای جهان این چیز ساده! را بفهمند، ابتدا بایستی بتوانند به زبان واحدی مکالمه کنند از آن مهمتر برای جاافتادن این نظم نوین، "سیستم ارزشی واحد" و "فرهنگ واحدی" نیز ضروری می باشد که از آن شب هم واجبتر است!

"پطرس غالی" دبیرکل سابق سازمان ملل متحد در نقش ریاست انتصابی پارلمان واحد جهانی در این رابطه اینگونه رهنمود می دهد:

ما بایستی همگی تلاش کنیم یک فرهنگ جهانی واحد بوجود آوریم و همگی دارای آن فرهنگ گردیم.

بردن این فرهنگ واحد به میان جوامع بشری فقط در شرایطی امکان پذیر است که این جوامع، "باز" گردند! آنگونه که امکان تغییر "سیستم ارزشی" جامعه بسته، از طریق تسلط بر سیستم رسانه ای یا "مدیای آزاد" وجود داشته باشد. اینجاست که وجود نظامهای استبدادی باقیمانده از دوران جنگ سرد، در تناقض با این ضرورت قرار می گیرند! در آن دوران بدلیل وجود "قطب متقابل"، مقابله با تهدید خارج شدن کشورهای متعلق به بلوک غرب بدنبال یک انقلاب اجتماعی یا سیاسی و پیوستن آنها به بلوک شرق نیازمند حاکمیت نظامهای دیکتاتوری بود. این نظامهای دیکتاتوری علیرغم آنکه بهترین آلترناتیو دوران جنگ سرد برای هر دو بلوک در جهت کنترل جامعه بودند با اینحال تهدیدات خاص خود را نیز به همراه داشتند.

بزرگترین تهدید این نظامها، تبدیل جوامع تحت سلطه به جوامع مستعد انقلاب بود. همین تهدید جدی نهایتاً سیاست جدید امپریالیستها در کشورهای وابسته به خود را بدنبال داشت که توسط یک تشکیلات فراماسونری بنام "کمیسون سه جانبه" تحت رهبری یک یهودی عضو ارشد "جناح کبوترها" بنام برژینسکی تنوریزه گردیده و در برخی از آن کشورها مثل فیلیپین، ترکیه، شیلی و نهایتاً ایران نیز به مرحله اجرا درآمد. اساس این طرح بر این بود که با توجه به شدت و حدت تضادهای موجود در جوامع تحت سلطه دیکتاتورهای وابسته به امپریالیسم، این جوامع تبدیل به بشکه های انفجاری شده اند که با تنها جرقه ای تماماً به آتش کشیده خواهند شد. برای جلوگیری از این انفجار اجتماعی باید سیاستهایی را در پیش گرفت که روند تحولات این جوامع به تعبیر برژینسکی، از مسیر هرج و مرج (بخوانید انقلاب) به مسیر تحولات منطقی و قابل کنترل (بخوانید رفرم) انداخته شود. بدین منظور این جوامع بیش از هر چیز به "سوپا اطمینانی" نیاز دارند که بخارهای خطرناک حاصل از به تعارض کشیده شدن تضادهای اجتماعی را به بیرون جامعه هدایت کرده و جامعه را در مقابل تهدید یک انقلاب اجتماعی مصون کند. سیاست معروف حقوق بشر کارتر، در واقع همان پروژه اجرایی محصول رهنمودهای "کمیسون سه جانبه" بود.

تهدید دیگر نظامهای دیکتاتوری، متوهم شدن دیکتاتورها و سرکشیهای گاه و بیگاه آنان و سهم بیشتر خواستن آنها هست! علاوه بر آن یکدستی اجباری جامعه بدلیل ماهیت استبدادی حاکمیت، خود به خود راه را بر ورود "عناصر فرهنگی" بیگانه می بندد و اجازه باز شدن "جامعه بسته" را نمی دهد. کفری که در قاموس "گلوبالیسم" بخشودنی نیست!

انقلاب انفورماتیک و پایان جنگ سوم

شکست اتحاد شوروی و انقلاب عظیمی که در پهنه ارتباطات در سالهای پایانی هزاره دوم میلادی رخ داد، تمامی معادلات طراز قدیم را روانه زباله دانی تاریخ کرد. از یکسو با برچیده شدن بساط "جهان دوقطبی" و حاکمیت بلامنزاع تک ابرقدرتی بر جهان، تهدید خروج جوامع تحت سلطه و خزیدن آنها به قطب مقابل، اساساً موضوعیت خود را از دست داده و به تبع آن نظامهای استبداد فردی حافظ منافع امپریالیسم نیز کارکرد خود را تماماً از دست می دهند تا جایی که خود این نظامها به دلایلی که در بالا ذکر کردم، در تقابل با سیاستهای "گلوبالیستها" قرار می گیرند. از سوی دیگر، انقلابی که در پهنه ارتباطات صورت می گیرد، همراه با خود دو پدیده جدید را وارد معادلات طراز نوین کرده که قانونمندیهای حاکم بر تحولات اجتماعی را زیر و رو می کند! ویژگی اساسی این دو پدیده که اولی "ماهواره" و دومی "اینترنت" نام دارد این است که مرزهای جغرافیای سیاسی را به سادگی درنوردیده و تک تک آدمها را مستقیماً و بلاواسطه مخاطب قرار می دهد.

با اتکاء به ایندو پدیده و با داشتن امکانات نامحدود مالی، بشرط باز شدن جامعه بسته، می شود براحتی حزب و سازمان و چهره درست کرد، به میان مردم برد، امکانات در اختیارشان گذاشت و برایشان تبلیغ کرد. ارتباطات ضروری سیاسییشان را تامین کرد و رقبای سیاسییشان را چه با اتکاء به قدرت نظامی حاضر و آماده در بیخ گوششان و چه با فشارهای سیاسی و تبلیغاتی از میدان بدر کرد و نهایتاً هم در یک انتخابات کاملاً دمکراتیک! مزدوران خود را بر روی کار آورد.

"حاکمیت منتخب مردمی" که برخلاف نظامهای استبدادی بقول "بوش پسر" نامنتخب موجود، از مشروعیت رای مردم نیز برخوردار بوده و قرار است که تهدید هرانقلابی را از راههای کاملاً دمکراتیک! برای همیشه خنثی نماید! ضمن اینکه بسیار ساده تر از یک دیکتاتوری مادام العمر، می توان از شر یک رئیس جمهور سرکشی که حداکثر دو دوره بیشتر نیز نتواند بر سر کار بماند (تاکتیکی که در خود آمریکا نیز پیاده شده است) راحت شده و او را با احترام تمام، روانه خانه کرد!

۲- حقوق بشر

جرج بوش (پدر) در اول فوریه ۱۹۹۲، طی یک سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد می گوید:

قوانین ملل متحد، می توانند حقوق ملی را از اعتبار بیاندازند.

طرح این مقوله از جانب وی به مفهوم قرار دادن قوانین مصوبه ملل متحد در جایگاه "قانون اساسی" حکومت واحد جهانی است که قوانین اساسی دیگر در درون حکومت‌های ملی می بایست در چارچوب آن تصویب و به اجرا گذاشته شده و در تناقض با آن قرار گرفته نشوند. ملل متحدی که تنها در شرایط تحقق "جهان تک قطبی"، می تواند در جایگاه واقعی خود به مثابه "پارلمان جهان"، کاربرد داشته باشد. در این رابطه ابزار "حقوق بشر" از همان مقولاتی است که با استفاده از آن می توان نه تنها "حقوق ملتها" را از اعتبار انداخت که حمایت همان ملتها را نیز پشتوانه سلب حاکمیت ملی قرار داد!

حقوق بشر، دومین سلاح استراتژیک "گلوبالیستها" در پروسه جنگ چهارم می باشد. دامنه این حقوق! نه تنها شامل بشر به صفت فردی می شود، بلکه اضافه بر گروه‌های سیاسی و اقلیتهای قومی و مذهبی، گروه بندیهای اجتماعی گوناگون از جمله همجنس بازها را نیز شامل می گردد. بدیهی است که حمایت از این "بشر" متناسب با نیازهای مشخص مرحله ای "گلوبالیستها" و در نقاط مشخصی از جغرافیای سیاسی جهان، صورت گرفته و علیرغم جهانشمول بودنش، در همه جا و بطور یکسان احساسات انساندوستانه! آنان را جریحه دار نمی کند.

در این رابطه دولتهای ملی، حق جلوگیری از فعالیتهای افراد و تشکلهایی را که بر علیه منافع ملی اقدام می کنند را نیز نداشته و با چماق زیرپا گذاشتن حقوق انسانها یا به عقب نشینی وادار می شوند و یا در صورت مقاومت بایستی به انتظار عواقب ناگوار حاصل از این خودداری "غیر قانونی" بمانند! درست مثل افرادی که در درون جامعه با زیر پا گذاشتن "قانون" مرتکب جرم می شوند.

بدیهی است که بحث من در اینجا اساساً شامل استفاده ابزاری از این مقوله، توسط گلوبالیستها و در جهت منافع و آماجهای آنان می گردد و هیچ ربطی به ضرورت و حقانیت اصل جهانشمول "حقوق بشر" که در یک برداشت انقلابی و عمیقاً انسانی، شامل تمامیت بشریت تحت ستم و استثمار می باشد، ندارد.

بحث این است که نشان دهم که "انقلاب" و نبرد بر سر جلب حمایت "خلق" و تصاحب قدرت سیاسی در شرایط کنونی با چه پیچیدگی هایی روبروست و ساده ماندن در این میدان نه تنها کسب قدرت سیاسی را ناممکن می سازد که حمایت مردمی را نیز به زیر علامت سوال می برد.

۳- لیبرالیزم

لیبرالیزم به مفهوم تضمین آزادی رقابت سرمایه و بازار آزاد و تثبیت آن به مثابه الگوی اقتصادی ایده آل در کشورهای خاورمیانه، یکی از مهمترین "آماجهای" جناح بازها در کادر طرح خاورمیانه بزرگ می باشد. این مدل اقتصادی، امکان سرمایه گذاری کنسرن های غول پیکر و شرکتهای فراملیتی را در کشورهای عضو جامعه جهانی! فراهم آورده و امنیت سرمایه فراملی را تضمین می کند. روند خصوصی سازی بی حد و مرز در این مدل اقتصادی راه بدانجا می برد که هیچ نهادی در "جامعه باز" از جمله مهمترین ابزار شکل دادن به ذهنیت اجتماعی و "سیستم ارزشی" یعنی سیستم رسانه ای نیز از دسترس سرمایه فراملی بدور نخواهد ماند. عنصری که در شکل دادن به آن سیستم ارزشی واحد و آن فرهنگ واحدی که قبلاً بدان اشاره کردم از یک نقش مبنایی برخوردار است.

۴- جامعه مدنی

ایجاد جوامع مدنی در "خاورمیانه بزرگ"، یکی دیگر از آماجهای جناح بازها در پروسه به اصطلاح دموکراتیزه کردن این منطقه است. جامعه مدنی همان "جامعه بازی" است که در آن "برادر بزرگتر" بتواند با اتکاء به اصل حفاظت از حقوق اقلیتهای قومی و مذهبی و... در چارچوب "حقوق بشر" و در کادر یک "دمکراسی" پارلمانی، به دست سازی "چهره ها" و احزاب و سازمانهای مطلوب خود بپردازد. در پناه قوانین "لیبرالیسم" و با اتکاء به قدرت عظیم مالی و انحصارات فراملیتی به خرید ارگانهای رسانه ای جامعه و تسلط بر ذهنیت اجتماعی اقدام نماید و از این طریق، آن "چهره ها" و جریانات سیاسی را از طرق دموکراتیک و بر اساس مشروعیت رای مردم بر سر کار آورد و از همه مهمتر در شرایطی که تمامی تصمیم گیریهای خود "گلوبالیستها" درخفا و در پشت پرده و به شکل کاملاً غیردموکراتیک و از بالا، صورت می پذیرد، کلیه تصمیم گیریها و بحثهای استراتژیک و روابط و مناسبات موجود در این جوامع باز، می بایستی کاملاً علنی و با انجام پذیرد! در اینجا قصدم بیشتر، روشن کردن اهداف "جناح بازها" در استفاده از مقولاتی از این دست می باشد و نه ورود به ماهیت و کارکردهای "جامعه مدنی" در مفهوم واقعی آن که داستان دیگری است.

۵- نفی خشونت

نفی خشونت، مهمترین اصل راهنما در رابطه با نیروهای سیاسی شرکت کننده در پروسه تغییر و تحولات منطقه، در کادر طرح فوق می باشد.

پذیرش این اصل از سوی این نیروها الزامی است و عدم پذیرش آن بطور خودکار به معنی نام نویسی در جبهه تروریسم !

بکار بردن خشونت در تغییر نظامهای سیاسی منطقه ، یا در حیطة وظایف نیروهای نظامی تنها ابر قدرت موجود به مثابه مجری یگانه مرجع قانونی حاکم بر جهان است و یا در توافق با او ! یعنی درست همان کارکردی که نیروهای نظامی و انتظامی و نهادهای اجرایی در "جامعه مدنی" بر عهده دارند ! فراموش نکنیم که مهمترین ویژگی "جامعه مدنی" حاکمیت قانون در آن می باشد ! در اینجا است که با کنار رفتن پوشالهای موجود بر روی روند تغییر و تحولات سیاسی چند سال اخیر فی المثل ایران ، هم می توان بسادگی پی به حکمت ضد خشونت شدن جلادان و شکنجه گران خشونت مدار دیروز و قاصدان ! مسالمت جوی ۲ خردادى خواهان "جامعه مدنی" امروز برد و هم پایه های سیاسی و حقوقی آن استدلالی را که اساسا نام گذاری سازمان مجاهدین خلق را در لیست تروریستی توجیه می کند ، شناخت "

چشم انداز ، ۱۸ آذر تا ۱۹ بهمن ۱۳۸۳

و حالا در سالی که پیش رو داریم و در پرتو تحولات زنجیره ای پیش رو در منطقه خاورمیانه بزرگ ، بسا بهتر و روشن تر می توان آنچه را که در بالا آمد ، به نظم کشید . آنچه را که تا کنون رخ داده است فهم کرد و مسیری را که روند تحولات جاری ادامه خواهند داد ترسیم نموده و درسها و تجربه های گرانبهای آن را به خدمت انقلاب دمکراتیک نوین مردم ایران گرفت .

اینترنت و ماهواره ، ابر ابزار های جنگ چهارم

در نبرد میان نیروهای خواهان تغییر در درون یک جامعه (اعم از حاکمیت استبدادی و یا دمکراتیک) و نیروهای خواهان حفظ نظم موجود ، موضوع سیاست چگونگی دسترسی به آدهاست . شیوه ها و ترفندهای بکار برده شده در جوامع به اصطلاح دمکراتیک در اینجا موضوع بحث من نیست . هدفم پرداختن به این معضل در جوامع استبدادی و بسته هست .

مهمترین کاری که حاکمیت استبدادی می کند این است که بهر قیمتی درکنار و هم عرض سرکوب پلیسی - نظامی نیروی خواهان تغییر ، به گسستن رابطه آنان با "عنصر اجتماعی" نائل شود . موفقیت سرکوب گسترده و ریشه کنی نیروی فوق رابطه تنگاتنگی با میزان موفقیت حاکمیت در گسستن این رابطه و ایزولاسیون اجتماعی اپوزیسیون دارد . در نقطه مقابل هم همین معادله برقرار است . یعنی نیروی خواهان تغییر هم درکنار مبارزه سیاسی و یا در جاهایی نظامی خود تلاش می کند که ضمن حفظ ارتباطات موجود ، بدنبال کشف شیوه ها و امکانات دسترسی به آدهای هر چه بیشتر و بسیج و هدایت "عنصر اجتماعی" باشد .

در دوران جنگ سرد تنها رادیو و نه حتی تلویزیون ، ابر ابزار جنگ تبلیغاتی بود که به تنهایی امکان گذار از مرز های جغرافیایی را داشت . اگر چه حاکمیت مورد تهاجم از امکان خفه کردن امواج آن با استفاده از پخش پارتیت نیز برخوردار بود . با اینهمه این ابر ابزار تا سالهای سال نقش مهمی در شکل دادن به تحولات سیاسی در دنیا بازی کرد . تا آنجا که به خود ما برمی گردد ، کسی منکر نقش رسانه جلیبی همچون بی بی سی در تحولات منجر به انقلاب ضد سلطنتی و روی کار آمدن خمینی و دار و دسته مرتجعش نمی تواند باشد .

امروز رادیو ، تلویزیون ملی ، دستگاه عریض و طویل رسانه های نوشتاری ، شبنامه ها و امکانات ارتباطی سنتی را باید از اساس فراموش کرد . هرکس که اینرا دیرتر بگیرد به همان میزان عقبتر است و هرکس که اینرا جدی نگیرد به همان اندازه جدی گرفته نخواهد شد . تا همینجا هم بسیاری لنگ لنگان و ناباورانه بدنبال فهم جایگاه این دو ابر ابزار روانند .

"طرح خاورمیانه بزرگ" بر بالهای این دو ابر ابزار قرار است که به سر منزل مقصود رسد . با این دوبرال است که می توان به عنصر اجتماعی دست یافت . سازماندهی کرد . گفتمان سازی کرد و ذهنیت اجتماعی را شکل داد . بر بال شبکه جهانی تنها امکان دسترسی به نخبگان جامعه وجود دارد (نخبگان را در مفهوم عام آن بکار می برم . یعنی آن بخش از جامعه که سواد دارد و سودای سیاست دارد و درد نان هم ندارد) . دستیابی به توده های وسیع مردم از اقشار نسبتا آگاه تا عقب مانده ترین بخشهای جامعه نیز رسالت تلویزیونهای ماهواره ای و تلفنهای همراه است . هرکسی شاید گاه و بیگاه تصویر روستاها و حاشیه شهرهای بزرگ را یا از نزدیک و یا حداقل در تلویزیونها دیده باشد که چگونه بر فراز خانه ها ، که چه بگویم بیغوله های ویران و تهی از نان ، چگونه جنگلی از بشقابهای ماهواره ای رویانیده شده است .

در اینجا یک پارامتر جدید در رابطه با ماهواره ، ضرورت خودی بودن رسانه هاست . یعنی برخلاف گذشته که فرستنده ها و بنگاه های سخن پرانی مستقیما از کشورهای غیر خودی پخش برنامه کرده و به آرم و نام قدرت مربوطه مزین بودند ، اینجا دیگر بدلیل پیچیدگی طرح ، وجود رسانه خودی بویژه در منطقه خاورمیانه عربی ضرورت حیاتی دارد .

ضمن اینکه بنگاه های سخن پرانی سنتی نیز البته با امکانات گسترده تر و طرح های جدیدتر همچنان بکار خود ادامه خواهند داد . سمبل و نماد این رسانه طراز نوین در رابطه با خاورمیانه عربی به باور من تلویزیون قدرتمند الجزیره است . در مقاله "چشم انداز" در همان هفت سال پیش بدین مطلب نیز اشارتی کوتاه کرده بودم :

" گلوبالیستها نه تنها آتش آغاز "جنگ چهارم" را در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ افروختند بلکه دشمن دلخواه خود را هم معین کرده و به آن چهره نیز داده اند . این دشمن دلخواه هیچ چیز نیست جز بنیادگرایی اسلامی با چهره مشخص اسامه بن لادن ! میلیاردی صاحب سرمایه ای که حکایت پیوندهای مستحکم اقتصادی میان خانواده اش با خاندان بوش ، امروز دیگر حکایت پنهانی نیست ! نقش سازمان سیا در تشکیل ، تسلیح و تامین مالی "القاعده" بر علیه اتحاد شوروی سابق را نیز دیگر تنها خواجه حافظ شیرازی نمی داند !

براستی امروز چه کسی در میان توده های نشنه به خون یانکی ها در جهان محبوبتر و شناخته شده تر از اسامه بن لادن است؟ کدامین چهره در جهان، شهرت او را دارد؟ نقش دوپدیده مولود انقلاب انفرماتیک یعنی اینترنت و ماهواره در شناساندن **چهره** او به توده های ضد آمریکایی - ضد اسرائیلی تا کجا می باشد؟ راستی هیچ به کارکرد تلویزیون ماهواره ای "الجزیره" فکر کرده اید؟ رسانه مستقلی! که در قلب یکی از مرتجع ترین و وابسته ترین و مستبد ترین دولتهای عروسکی دست ساز استعمارکهن، به پخش آزادانه برنامه هایی اشتغال دارد که در خود مهد آزادی! یعنی آمریکا نیز بسادگی قابل پخش نیستند! "بن لادن" را "الجزیره" در میان توده های خاورمیانه **چهره** کرد و نه CNN!

من ادعا می کنم که "الجزیره"، یکی از مهمترین "ابزار" های گلوبالیستها در کادر "طرح خاورمیانه بزرگ" می باشد!

رسانه ای که قرار است با پخش آزادانه "اطلاعات" و "تبلیغات" ضد آمریکایی - ضد اسرائیلی، اعتماد توده های خاورمیانه را متوجه خود نماید. اعتمادی که هرگز امکان نداشت نثار CNN, BBC و یا VOX گردد. بگذریم...."

چشم انداز، ۱۸ آذر تا ۱۹ بهمن ۱۳۸۳

امروز "الجزیره" یک رسانه مورد اعتماد مردم در جهان عرب است. یک رسانه فراملیتی که مرزهای خاورمیانه عربی را می شکافد و توده ها را تغذیه اطلاعاتی می کند. علیه دیکتاتورها و پرچمدارگردش آزاد اطلاعات و جامعه مدنی و مبلغ و گزارشگر و مشوق انقلابات مخملی. نه فقط مورد اعتماد که مورد اعتبار "جامعه جهانی" کذایی هم هست. از سوی دیگر خبری از بن لادن هم نیست. انگار نه انگار که لشکرکشی به افغانستان بنام او انجام گردیده، انگار نه انگار که زمانی نه چندان دور همه روزه جامعه جهانی! با او چشم از خواب برمی گشاد و با او چشم برهم می نهاد!

خلاصه می کنم. اینها تا آنجاست که به "حیطه بالا" یعنی حیطه سیاست برمی گردد. برای آنکه چشمهایمان باز باشد. برای آنکه بدانیم طرح ها و نقشه های کانونهای قدرت جهانی چیست و ما چگونه باید در رابطه با آن موضع بگیریم و چگونه و کجا می شود تهدیدهای مشخص سیاسی علیه انقلاب را تبدیل به فرصتهای بی بدیلی بسود خلق و انقلاب کرد. برای آنکه خودمان را هم بهتر بتوانیم بشناسیم. بخاطر آنکه ریشه بسا بسا مواضع سیاسی و رنگ عوض کردنهای آمدها و جریانهای حول و حوشمان را نیز بهتر فهم کنیم. برای آنکه بفهمیم چرا فی المثل حزب مشروطه ای که بند نافش را با سلطنت پهلوی برداشته بودند، حالا عمد دارد که با پسوند لیبرال دمکرات شناخته شود. یا اینکه بواقع ریشه ضدخسرونت شدن خط امامی همسفره دیروز لاجوردی و دلک امروزی همچون ابراهیم نبوی، یا اکبرگنجی معروف به "اکبرپونز" و یا امثال فرخ نگهدار در کجا قرار دارد. برای فهم اینکه منشاء علمداری جامعه مدنی توسط مقتدای همه اینها یعنی محمد خاتمی را هم بشود فهم کرد. از همه مهمتر مبارزه حقوق بشری خیل بریدگان از مبارزه انقلابی و دولایه خورانی را که هم می خواهند پز مبارزاتی دهند و هم هزینه ای ناچیز را نیز بهتر بتوان درک کرد! خلاصه که هیچ نفعی اگر نداشته باشد بر "راه و همراه" نور می افکند.

و اما "حیطه پایین" اساسا دنیای دیگری است که قانونمندیهای خاص خود را دارد. طرح و برنامه و توطئه از بالا تا آنجایی کاربرد دارد که "عنصر اجتماعی" در خانه نشسته است. از نقطه ای که این عنصر به خیابان آمد و توانست که در خیابان هم بماند، معادله دیگر تفاوت خواهد کرد. از این نقطه به بعد روند اوضاع دیگر کاملا تحت کنترل بالا نیست. جلوی سیل را با سوراخی در سد می توان باز کرد. ولی اگر سیل سرازیر شد جلوی آنرا دیگر دشوار بتوان گرفت.

در بالا فرض بر این است که در کشورهای استبداد زده ای که حاکمیتشان تا بن استخوان فاسد و بیرحم هم هست، می توان با اتکاء به سازماندهی اقتشار متوسط که امکان دسترسی به سیستم های ارتباطی اینترنتی همچون فیس بوک، توییتر و غیره را دارند، با استفاده از یک بهانه مثلا تقلب در یک انتخابات قلابی، آنها را به خیابانها کشانید و به مقابله با دیکتاتوری ترغیب کرد. ضمن اینکه در اسر رژیم نیز با کندن عناصر عاقلتری از حاکمیت که خط کلی را گرفته اند و ترکیب دادیشان با عناصر خودی در خارج حاکمیت، "الترناتیو مطلوب" را شکل داده و از طریق همان رسانه های مورد اعتماد در جامعه مطرح کرد. اینها همه بشرطی امکان موفقیت دارند که بتوان ارتش را خنثی نگه داشت و توده ها را در خیابان نگه داشت.

مهمترین بخش طرح در نقطه سرکوب عنصر اجتماعی در خیابان، خودداری ارتش و نیروهای مسلح از ادامه اطاعت از فرد دیکتاتور است. با این عمل هم ابزار سرکوب برای مراحل بعدی حفظ می شود و هم اعتبار الترناتیو مطلوب بالا می رود. این همان روندی است که یکبار در انقلاب بهمن در ایران تجربه شد و حالا هم بطور سیستماتیک در تونس و مصر پیاده گردیده است. یعنی حذف فرد دیکتاتور در عین حفظ ساختارهای نظام. درخبرها خواندم که پدري در مصر نام فرزند خود را فیس بوک گذاشته است. حق هم دارد! نقش این کانون جاسوسی اینترنتی در تحولات اخیر کم نبوده است.

در لیبی این پروژه جواب نداشت. همانگونه که در عراق امکانپذیر نبود. همانطور که در ایران هم جواب نخواهد داشت. پاسخ طرح خاورمیانه بزرگ به این معضل استفاده از نیروی قهر است. یعنی گزینه نظامی. همانگونه که دیروز در عراق شد. همانطور که امروز در لیبی می شود و همانسان که فردا در ایران باید که بشود. چرا که در این کشورها نیروهای مسلح یعنی همان عنصر تعیین کننده در هر انقلاب و تحول اجتماعی وصل به بیرون نیستند! در اینجا دو گزینه وجود دارد. یکی گزینه اسرائیلی به معنی استفاده از ظرفیتهای قومی در قطعه قطعه کردن قدرتهای بزرگ منطقه ای با طرح شعارهایی همچون فدرالیسم، حق تعیین سرنوشت و نهایتا اعلام استقلال درکنار نابودکردن کل ساختارهای اقتصادی و اجتماعی از طریق مباران و استفاده از تسلیحات کشتار جمعی و دیگری گزینه آمریکایی به معنی تهاجم مستقیم نظامی و اشغال زمینی.